# ظاهر و باطن

استعمال لفظ در اكثر از معنا در قرآن كريم‏[[1]](#footnote-1)

مرحوم آخوند در مرحله اوّل بحث، استعمال لفظ در اكثر از معنا را مستحيل دانست. در اينجا ايشان توهّمى را مطرح كرده و به جواب از آن مى‏پردازد: توهّم اين است كه ما روايات متعدّدى داريم كه از آنها استفاده مى‏شود قرآن داراى ظاهر و باطن است «له ظهر و بطن» و تعبيرات مختلفى در اين مورد وجود دارد. در بعضى از روايات وارد شده كه «ظاهره أنيق و باطنه عميق»[[2]](#footnote-2) كه مسأله ظاهر و باطن را براى قرآن، مسلّم دانسته و مى‏فرمايد: ظاهر آن «أنيق» يعنى اعجاب‏آور و باطن آن «عميق» يعنى داراى عمق است. روايات ديگرى نيز داريم كه مى‏فرمايد: «قرآن داراى هفت بطن است‏» و در بعضى مى‏فرمايد: «قرآن داراى هفتاد بطن است‏».[[3]](#footnote-3) مرحوم آخوند مى‏فرمايد: ممكن است كسى بگويد: رواياتى كه براى قرآن ظاهر و باطن درست مى‏كند حتى اگر يك بطن هم داشته باشد معنايش اين است كه الفاظ قرآن داراى دو معناست، از يك معناى آن به معناى ظاهر و از ديگرى به معناى باطن تعبير مى‏شود. پس حدّ اقل دو معنا مطرح است. و اگر ما روايات هفت بطن را بگيريم معنايش اين است كه قرآن هشت معنا دارد يكى از آن معانى ظاهر و هفت معناى ديگر، باطن مى‏باشند و اگر روايات هفتاد بطن را بگيريم معنايش اين است كه قرآن داراى هفتاد و يك معناست كه يكى از آنها ظاهر و هفتاد معناى ديگر، باطن مى‏باشند. [[4]](#footnote-4)

متوهّم معتقد است: اين روايات مى‏گويد: تعدّد معانى، وقوع و خارجيت و تحقّق پيدا كرده است با اين كه اكثر الفاظ قرآن مشترك لفظى نيست و براى يك معنا وضع شده و تعدّد وضع مطرح نيست، ولى با وجود اين در دو معنا استعمال شده كه يكى ظاهر و ديگرى باطن است. به حسب اين روايات، مسأله ظهر و بطن، اختصاص به الفاظ مشترك ندارد و در همه الفاظ قرآنى ثابت است. آن‏وقت اگر در غير مشتركِ لفظى در قرآن، هفتاد و يك يا حد اقل دو معنا وقوع داشته باشد پس شما (مرحوم آخوند) چگونه ادعاى استحاله مى‏كنيد آن‏هم در مورد مشترك لفظى؟ با اين كه مشترك لفظى از نظر استعمال در معانى متعدّد، نزديكتر از غير مشترك لفظى است. مرحوم آخوند در پاسخ توهّم فوق مى‏فرمايد: آنچه محلّ بحث ماست، با آنچه در اين روايات است تفاوت دارد. بحث ما در اين است كه لفظى در دو معنا استعمال شود، به‏گونه‏اى كه آن دو معنا در عرض يكديگر بوده و تقدّم و تأخّرى در كار نباشد و هيچ‏يك از آن دو معنا بر ديگرى مزيتى نداشته باشند. و نحوه استعمال به‏صورتى باشد كه گويا در هريك از آنها به‏طور مستقل استعمال شده و غير از آن چيزى اراده نشده است. نحوه استعمال «عين» در معناى «باكيه» به‏صورتى است كه گويا فقط در همين معنا استعمال شده است و نحوه استعمالش در معناى «جاريه» نيز به‏همين‏صورت است. ولى رواياتى كه مسأله بطون را مطرح مى‏كنند بر اين معنا دلالت ندارند كه لفظ، در ظاهر و باطن به عنوان دو معناى مستقل و در عرض هم استعمال شده است. كجاى اين روايات دلالت دارد كه معناى باطن يا بطون در عرض معناى ظاهر و در رديف آن است؟ بلكه كجاى روايات دلالت دارد كه اگر ما گفتيم: «قرآن هفتاد بطن دارد» معنايش اين باشد كه اين بطون، مستعمل فيه هستند و نحوه اراده بطون مانند اراده ظاهر است؟ نحوه اراده معناى ظاهر از لفظ اين است كه لفظ در آن معناى ظاهر استعمال شده است. يعنى لفظى داريم كه مستعمل است و معنايى داريم كه مستعمل فيه است. ولى در ارتباط با بطون، چنين‏[[5]](#footnote-5)چيزى مطرح نيست. روايات نمى‏گويد: «بطون به عنوان مستعمل فيه هستند». پس آيا مقصود از اين روايات چيست؟ مرحوم آخوند در اين زمينه دو احتمال مطرح مى‏كند. احتمال اوّل: معانى بطنيه، نه ارتباطى به الفاظ قرآن دارد و نه به معانى ظاهريه قرآن ارتباط دارد، بلكه بين اين‏ها يك حالت مقارنت تحقّق دارد. يعنى وقتى لفظى از قرآن در معناى ظاهر خودش استعمال شده، در كنار اين استعمال، اراده متكلّم به اين معانى تعلّق گرفته است ولى مراد بودن، ملازم با اين نيست كه بين الفاظ و اين معانى ارتباطى وجود داشته باشد يا اين معانى با معناى ظاهر ارتباط داشته باشند. بلكه فقط در حال استعمال لفظ در معناى ظاهر و مقارن با اين استعمال، خداوند اين هفت معنا يا هفتاد معنا را نيز اراده كرده است. مثل اين كه انسان جمله «زيد قائم» را بگويد در حالى كه توجه به يك معناى ديگر هم داشته و آن معناى ديگر را هم اراده كند. امّا اراده آن معنا هيچ ربطى به جمله «زيد قائم» ندارد، نه ارتباط لفظى و نه ارتباط معنوى. اشكال بر احتمال اوّل: آيت‏اللَّه خويى «دام ظلّه» اين احتمال را مورد مناقشه قرار داده و مى‏فرمايد: اوّلًا: رواياتى كه هفت بطن يا هفتاد بطن را مطرح مى‏كند، در مقام تعظيم و تجليل قرآن وارد شده و مى‏خواهد مقام قرآن را بالا ببرد و اگر ما بخواهيم بطون را به اين معنا كه شما گفته‏ايد بدانيم و مسأله مقارنت را مطرح كنيم، دلالتى بر عظمت قرآن نخواهد داشت. اگر گفته شود: «درحالى‏كه الفاظ قرآن در معانى خودش استعمال مى‏شده، هفت معناى ديگر نيز اراده شده است بدون اين كه آن هفت معنا، ارتباطى به الفاظ قرآن يا به معانى ظاهرى قرآن داشته باشند» در اين صورت چه دلالتى بر عظمت قرآن مى‏كند؟ ثانياً: بيان مرحوم آخوند با تعبير در روايات منافات دارد زيرا اين روايات مى‏گويد:

«قرآن، همان گونه كه داراى ظاهر است داراى باطن نيز مى‏باشد» و اگر ما بگوييم: اين معانى نه ربطى به لفظ دارد نه به معنا پس ضمير «له» در «له ظهر و له بطن» را به كجا برگردانيم؟ روايت مى‏گويد: «همان چيزى كه ظاهر دارد، باطن نيز دارد» موصوف و [[6]](#footnote-6)آنچه اتصاف به ظاهر و باطن پيدا مى‏كند، هر دو يك چيز است. ولى طبق بيان مرحوم آخوند بايد مسأله بطن يا بطون را كنار بگذاريم و بگوييم: معانى يا معناى واحد بطنى، نه مربوط به ظاهر قرآن است و نه مربوط به باطن قرآن.[[7]](#footnote-7) بنابراين، راه اوّل مرحوم آخوند قابل قبول نيست. احتمال دوّم: معانى بطنيه در ارتباط با معناى ظاهر و معانى اوّلى الفاظ است ولى نحوه ارتباطش، مثل ارتباط معانى التزاميه با مدلول‏هاى مطابقيه است. اگر شما لفظ را در يك معناى موضوع له خود استعمال كنيد ولى اين معناى موضوع له داراى يك مدلول التزامى باشد، اينجا دو دلالت در كار است، يكى دلالت مطابقه و ديگرى دلالت التزام. ولى اين دو دلالت در يك رديف واقع نمى‏شوند دلالت التزاميه، متأخر از دلالت مطابقه و مترتب برآن است. اين‏طور نيست كه مدلول التزامى و مدلول مطابقى، در يك صف، مراد متكلم باشند. بلكه اصلًا مدلول التزامى، مستعمل فيه، لفظ نيست اگرچه به دلالت التزاميه، دلالت تحقّق پيدا مى‏كند ولى در جايى كه يك مدلول مطابقى و يك مدلول التزامى داريم، دو تا مستعمل فيه نداريم. مستعمل فيه، همان معناى مطابقى است ولى وقتى معناى مطابقى ثابت شود، مدلول التزامى هم به دنبال آن وجود دارد بدون اين كه مدلول التزامى، مستعمل فيه لفظ باشد. و به عبارت ديگر:

مراد بودن، غير از مستعمل فيه بودن است. پس همان‏طور كه در مقايسه مدلول التزامى با مدلول مطابقى، ما يك مستعمل فيه بيشتر نداريم ولى مراد متعدد است، در معانى بطنيه قرآن هم همين راه را طى مى‏كنيم و مى‏گوييم: اين معانى، مدلول‏هاى التزاميه براى معناى ظاهر قرآن مى‏باشند. معناى ظاهر قرآن به عنوان مستعمل فيه است و اين معانى عنوان مدلول التزامى دارد. اين معانى، مراد خداوند است ولى داراى عنوان مستعمل فيه نيست. در نتيجه از محلّ بحث ما استعمال لفظ در اكثر از معنا خارج است، زيرا استعمال لفظ در اكثر از معنا، جايى است كه مستعمل فيه متعدّد باشد و لفظ [[8]](#footnote-8)به‏گونه‏اى در دو معنا استعمال شود كه گويا هر معنايى به تنهايى عنوان مستعمل فيه دارد. پس فرق اين روايات با آنچه كه محل بحث ماست در اين جهت است كه محل بحث در ارتباط با تعدّد مستعمل فيه است ولى در اين روايات نمى‏گويد اين معانى متعدّد عنوان مستعمل فيه دارد بلكه ممكن است مدلول التزامى باشد و مدلول التزامى، مستعمل فيه نيست.[[9]](#footnote-9) بررسى احتمال دوّم: آيت‏اللَّه خويى «دام ظلّه» اين احتمال را پسنديده و رواياتى به عنوان مؤيّد براى آن ذكر كرده است. ايشان رواياتى در ارتباط با اوصاف قرآن مطرح مى‏كند به اين مضمون كه قرآن كتابى است زنده و جاويد كه هيچ‏گاه كهنه نخواهد شد و اگرچه شأن نزول‏ بسيارى از آيات آن، موارد خاصّ است ولى مطالب قرآن، اختصاص به موارد شأن نزول‏ ندارد.

قصّه‏هايى كه در قرآن ذكر شده با هدف قصّه‏سرايى و داستان‏سرايى نبوده است بلكه مقصود اين بوده كه اين‏ها به عنوان درس عبرتى براى اولى الألباب باشد تا صاحبان انديشه و خرد بتوانند از آنها پند بگيرند و باز روايت در ارتباط با قرآن مى‏گويد: «يجرى كما يجرى اللّيل و النّهار، و كما يجرى الشمس و القمر»[[10]](#footnote-10) و امثال اين تعبيرات در ارتباط با قرآن فراوان است. ايشان مى‏فرمايد: اين روايات، مؤيّد احتمال دوّم مرحوم آخوند است.[[11]](#footnote-11) ما در پاسخ كلام آيت اللَّه خويى «دام ظلّه» مى‏گوييم: آنچه در روايات وارد شده جاى ترديد و انكار نيست ولى از كجاى اين روايات استفاده مى‏شود كه احتمال دوّم نظريه مرحوم آخوند در ارتباط با بطون هفت‏گانه يا هفتادگانه قرآن صحيح است؟ از كجاى اين روايات استفاده مى‏شود كه معناى بطون قرآن اين است كه اين معانى، لوازمِ معانىِ ظاهر و معانى مستعمل فيها است؟ مؤيّد بودن اين روايات نسبت به احتمال دوّم‏ [[12]](#footnote-12)در كلام مرحوم آخوند براى ما روشن نيست. ممكن است كسى بگويد: بالاخره روايات مربوط به بطون قرآن بايد معنا شود و شما كه احتمال اوّل را مورد مناقشه قرار داديد، ناچاريد كه احتمال دوّم را بپذيريد، زيرا احتمال ديگرى در روايات بطون وجود ندارد. در پاسخ مى‏گوييم: در ارتباط با بطون، احتمال سوّمى‏ هم جريان دارد و آن اين است كه گفته شود: هفت يا هفتاد بطن قرآن به معناى هفت يا هفتاد معنا نيست تا شما بگوييد: اين معانى چه ارتباطى با معناى ظاهر دارد؟ آيا فقط مقارنت مطرح است يا اين كه اين معانى، لوازم آن معناى ظاهرِ مستعمل فيه مى‏باشند؟ خير، كلمه معنا در اين روايات ذكر نشده و اين احتمال وجود دارد كه قرآن داراى وجوه و احتمالات باشد يعنى اين گونه نيست كه قرآن مسأله صاف و روشنى را در اختيار بگذارد بلكه در ارتباط با معانى آن احتمالات مختلفى جريان دارد و اين شايد يكى از معجزات قرآن باشد كه در ارتباط با معانى آن احتمالات و وجوهى جريان دارد. ظاهراً اين تعبير «ذو وجوه» نسبت به قرآن در بعضى از روايات وجود داشته باشد، يعنى احتمالات در ارتباط با قرآن زياد است، لذا گاهى كسانى كه داراى اعتقادات باطل هستند نيز براى اثبات ادعاى خود به آيه يا آياتى از قرآن تمسك مى‏كنند و آن‏گونه كه مى‏خواهند آيه را معنا مى‏كنند و مطلب خود را به قرآن نسبت مى‏دهند. اين احتمال داراى مؤيّداتى نيز هست از جمله اين كه: امير المؤمنين عليه السلام عبد اللَّه بن عباس را براى بحث با گروهى منحرف فرستاد و به ايشان فرمود: «در مقام احتجاج با آنان، به قرآن احتجاج نكن، زيرا وقتى به قرآن احتجاج كردى و يك معنايى را از قرآن گرفتى، شايد آن شخص منحرف بگويد: معناى آيه چيزى نيست كه تو مى‏گويى بلكه چيزى است كه من مى‏گويم، دلالت قرآن برآن معنايى كه تو مى‏خواهى خيلى بيّن و روشن نيست تا بتوانى خصم را با آن مجاب كنى.

بايد به يك حجّت واضح و روشن اتّكاء كنى تا بتوانى خصم را از پا درآورى. ولى قرآن، چون احتمالات در آن جريان دارد هرچند كه مبناى استدلال شما هم برآن مراد [[13]](#footnote-13)واقعى باشد در مقام مخاصمه نمى‏توانى معناى خودت را اثبات كنى».[[14]](#footnote-14) مؤيّد ديگر اين است كه ما وقتى به تفاسير مراجعه مى‏كنيم مى‏بينيم در مورد بسيارى از آيات قرآن بين مفسرين اختلاف وجود دارد با اين كه همه آنان روى حجّيت ظواهر تكيه دارند ولى با وجود اين، در معناى ظاهر قرآن اختلاف دارند. يكى مى‏گويد: آيه، ظهور در اين معنا دارد، ديگرى مى‏گويد: خير، اين آيه ظهور در معناى ديگر دارد.

لذا در مورد بعضى از آيات، وقتى مجمع البيان را ملاحظه كنيم مى‏بينيم بيش از ده معنا نقل مى‏كند، مثل همان اختلافاتى كه در مسائل فقهيه وجود دارد. البته اين مسئله به اين معنا نيست كه كسى در قرآن تدبّر نكند، بلكه برعكس، اين مسئله يكى از مؤيّدات تدبّر در قرآن است. در قرآن بايد خيلى تدبّر شود تا انسان به اندازه فهم خودش بتواند از قرآن استفاده كند و نمى‏توان با نظر سطحى با آيات قرآن برخورد كرد. نمونه آن در مورد آيه تطهير[[15]](#footnote-15) است. با نظر سطحى ممكن است كسى بگويد آيه تطهير در مورد زنان پيامبر است زيرا قبل و بعد آن از زنان پيامبر صحبت كرده است، و حتى از اين بالاتر، آيه تطهير نصف آيه است و صدر آن نيز از زنان پيامبر سخن گفته است، لذا فخر رازى مى‏گويد: «آيه تطهير مربوط به زنان پيامبر است».[[16]](#footnote-16) او به ظاهر آيه نگاه كرده و اتفاقاً ظاهر آيه هم همين چيزى است كه او ادّعا كرده است، زيرا چند آيه قبل و چند آيه بعد هم از زنان پيامبر است. صدر آيه هم از زنان پيامبر سخن مى‏گويد، پس اين نصف آيه چيست كه در اين وسط ثبت شده است؟ لذا بعضى از بزرگان ما مجبور شده‏اند بگويند: «آيه تطهير، جايش اينجا نبوده و در اينجا يك جابجايى صورت گرفته است». [[17]](#footnote-17)

اين‏ها هم براى اين است كه در قرآن تدبّر كامل نشده است و ما در بحث‏هاى خود، اين مسئله را روشن كرده‏ايم كه آيه تطهير مربوط به خمسه طيبه عليهم السلام است.[[18]](#footnote-18) بنابراين قرآن تدبّر لازم دارد، بيش از تدبّرى كه در روايات فقه لازم است، زيرا اين كلام خداوند است و روايات، كلام ائمّه عليهم السلام است. و همان مقدارى كه بين خداوند و ائمه عليهم السلام فاصله است، بين كلمات آن دو نيز فاصله است. لذا گاهى انسان هر سال چندين بار قرآن را ختم مى‏كند و آيه‏اى را تلاوت مى‏كند و هروقت به آن آيه مى‏رسد مطلب تازه‏اى به ذهنش مى‏آيد كه در مرتبه قبل به ذهنش نيامده بود. اين براى اين است كه زمينه تدبّر در قرآن بسيار است. قرآن خيلى عميق و دقيق است و حيف است كه عمرى از انسان بگذرد و تفسير قرآن را با دقّت ملاحظه نكرده باشد. اين، واقعاً جفا نسبت به قرآن و علم است. در مجمع البحرين حديثى دارد كه فرموده است: «من أراد العلم فَلْيُثَوِّرِ القرآنَ»[[19]](#footnote-19) يعنى كسى كه طالب علم است قرآن را بررسى كند و در قرآن دقّت كند. به‏هرحال، اين احتمال هم در قرآن جريان دارد اگرچه دليلى برخلاف احتمال دوّم مرحوم آخوند نداشته باشيم ولى آن مؤيّدى كه آيت‏اللَّه خويى «دام ظلّه» ذكر كرد تمام نبود.[[20]](#footnote-20)

1. . اصول فقه شيعه ؛ ج‏2 ؛ ص338 [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1)- بحارالأنوار، ج 92، باب 1، باب فضل القرآن و إعجازه، ح 16 [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 2)- بحارالأنوار، ج 92، باب 8، باب أنّ للقرآن ظهراً و بطناً. [↑](#footnote-ref-3)
4. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 339 [↑](#footnote-ref-4)
5. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 340 [↑](#footnote-ref-5)
6. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 341 [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 1)- محاضرات في أُصول الفقه، ج 1، ص 213 [↑](#footnote-ref-7)
8. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 342 [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1)- كفاية الاصول، ج 1، ص 57 [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 2)- بحارالأنوار، ج 35، ص 403، ح 21 [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 3)- محاضرات في أُصول الفقه: ج 1، ص 213 و 214 [↑](#footnote-ref-11)
12. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 343 [↑](#footnote-ref-12)
13. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 344 [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1)- نهج البلاغة، فيض الإسلام، ص 1081، وصيّة 77 [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 2)-« إنّما يريد اللَّه ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً» الأحزاب: 33 [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 3)- قال الفخر الرازي: اختلف الأقوال في أهل البيت، و الأولى أن يقال: هم أولاده و أزواجه. و الحسن و الحسين منهم و عليّ منهم لأنّه كان من أهل بيته بسبب معاشرته ببنت النبى عليه السلام و ملازمته للنبي.( التفسير الكبير، ج 25 ص 209). [↑](#footnote-ref-16)
17. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 345 [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 1)- رجوع شود به: كتاب« أهل البيت» تأليف آيت‏اللَّه العظمى فاضل لنكرانى« دام ظلّه» و مرحوم آيت‏اللَّه شهاب الدين اشراقى. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 2)- مجمع البحرين، ماده ثور. [↑](#footnote-ref-19)
20. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، اصول فقه شيعه، 6جلد، مركز فقهى ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش. [↑](#footnote-ref-20)